



🔑 قفلی با طرح کلید، ایده و اجرایی دیدنی از استاد کیانی در کار با فلز



روایت محسن کیانی از عشق و علاقه‌اش به فلز و یادگیری هنر کار با فلز

این قفل، فروشی نیست

بودم که حاج محمود نمی‌توانست عصای خودش رو تشخیص بده و بالاخره به من گفت: جای تودیکه اینجا نیست، باید بری...

با خودم گفتم حاج محمود که خودش هست، من نباید کپی حاج محمود بشم، من باید خودم باشم و از حاج محمود بالاتر. این رو هم بگم که من همیشه خودم رو شاگرد حاج محمود می‌دونم، بارها به خود حاج محمود گفته بودم که من هیچی بلد نیستم و اگه چکشی هم بلدم بزنم از شما یاد گرفته‌ام...

بعدها، یه روز رفتم به یه مغازه‌ای و دیدم یه قفلی داره که خیلی دیدنی، من که هر چیز فلزی فکرم رو درگیر و نظرم رو جلب می‌کرد؛ چنان اسیر کنج‌کاویم شدم که نتوانستم طاقت بیارم و وارد مغازه شدم و از مغازه‌دار خواستم تا فقط داخل این قفل رو نگاهی بیندازم. فروشنده اجازه نداد و گفت باید اول بخریش. بهم برخورد، بهش گفتم من ندیدم، عین همین قفل رو برات می‌سازم. اونم گفت برو ببینم چه کار می‌کنی، رفتم و اون قفل رو ساختم؛ بلکه از اون هم بهتر ساختم و براش بردم. از پشت شیشه مغازه نشونش دادم. گفت بیا تو ببینم، چه جوری این رو ساختی؟ قفلی ساخته بودم که با حروف ابجد رمزش باز می‌شد.

مغازه‌دار قفلم رو که دید، گفت اینو به من بفروش. گفتم: «چی رو بفروشم؟ این قفل فروشی نیست».

محسن کیانی در همه عمرش، عاشق کار کردن با فلزات بوده است. او قصه این عشق و علاقه را با لهجه تهرانی‌اش این‌طور روایت می‌کند: «وقتی کوچیک بودم پشت خونه‌ما یه کابینت‌سازی بود که پرتی‌های آهنش رو می‌ریخت تو خرابه نزدیک کارگاهش. منم بچه بودم و عشق همین آهن ماهنا، می‌رفتم اونارو برمی‌داشتم و می‌آوردم باهاشون «علامت» درست می‌کردم. از همون بچگی، عشق علامت بودم. با همون حس کودکی با پر پرنده‌ها تزئینش می‌کردم و در محرم در دسته‌های عزاداری علم می‌کشیدم.

مدت‌ها گذشت و علاقه من به ساختن وسایل فولادی بیشتر و بیشتر شد. این عشق من رو به چهارراه سیروس در تهرون کشوند تا برم پیش «حاج محمود» که استاد علم‌سازی بود.

رفتم پیش حاج محمود و گفتم می‌خوام پیام پیشش شاگردی. گفتم جوشکاری بلدم و برش فلز و... ازم خواست تا توانم رو نشونش بدم. گفت: بسم‌الله، این دو تا قطعه رو جوش بده ببینم. منم اون‌قدر ماهرانه جوش دادم که گفت از فردا بیا. تا گفت از فردا بیا دیگه حال خودم رو نفهمیدم، اون شب تا صبح خوابم نبرد... هشت ماه بدون دستمزد پیش حاج محمود کار کردم. به قولی ۴۰ سال سابقه کارش رو از من یاد گرفتم. یه روز حاجی، یه عصایی ساخت و تا عصر همون روز منم چند تایی از همون عصا ساختم. طوری ماهرانه ساخته

عشق و علاقه محسن کیانی به خلق آثاری نو و منحصر به فرد سبب شده که این کار بشود حرفه‌اش. استاد اما دوست داشته چیزهایی بسازد که هم ارزش هنری دارند و هم خاص باشند. مواد اولیه ورقه، تسمه و مفتول‌های آهنی و فولادی با ضخامت‌های مختلف و ابزار کارش فقط چکش‌ها و کوره، سوهان و سنبه، سندان و مته و انواع قلم‌ها و ابزارهایی است که بخشی از آن‌ها را خودش حین کار ساخته است. آقای کیانی برای تزیین هم از مشبک کاری و حکاکی و قلم‌زنی روی آثارش استفاده می‌کند. آثار دست‌ساز ایشان در یک کارگاه کوچک و با تکه‌های فولاد و آهن شکل می‌گیرند؛ کاری طاقت‌فرسا و سخت. ساعت‌ها و گاهی هفته‌ها زمان می‌برد تا کاری تمام شود؛ دست تنها و بدون حمایت.



محو تماشای کارگاه شلوغ و دیدنی استاد هستم. محسن کیانی با دست اشاره می‌کند به زنگ زورخانه‌ای که از سقف آویزان است و می‌گوید: «این را لابه‌لای کارها یک سال طول کشید تا ساختم». کمی مکث می‌کند و با لبخندی شیرین می‌گوید: «من هر چیزی را که بشود با آهن ساخت، می‌سازم».

ظرافت ساخت و هنر بی‌بدیل استاد در کنار خلاقیت و نوآوری‌اش بی‌نظیر است. فروتنانه خودش را استاد نمی‌داند و می‌گوید چیزی بلد نیست و این حاصل موسیقی چکش و فولاد است و هنوز خود را شاگرد این هنر می‌داند. می‌گوید: «همه آثارم را خیلی دوست دارم». وقتی از آن‌ها تعریف می‌کرد برق چشمانش دیدنی و طنین صدایش شنیدنی بود. انگار از فرزندانش می‌گفت، استاد شعر می‌خواند وقتی با آتش و فولاد کار می‌کند.

استاد کیانی می‌گوید: «وقتی کار دل می‌کنی، باید شور و اشتیاق، باور و اعتقاد داشته باشی. من با تمام انرژی و توان به سراغ کار می‌روم. تا کار را تمام نکنم رهایش نمی‌کنم».

در بین گفت‌وگو، چوبدستی بلندی در گوشه کارگاه نظرم را جلب کرد که قلابی فولادی و زنجیری دست‌ساز داشت. چوب دستی کوهنوردی استاد است. طبیعت به او الهام می‌دهد و نقشه آثارش تنها در ذهنش نقش می‌بندد. از قلم و کاغذ برای طرح اولیه استفاده نمی‌کند و اذعان می‌کند گاهی حین کار بسته به حس و نظری که دارد، مسیر کار و طرحی را که در ذهنش دارد، تغییر می‌دهد.



استاد کیانی معتقد است این روزها کمتر به این هنر پرداخته می‌شود و استادان آن انگشت‌شمار شده‌اند. کار با فلز، شرایط سختی دارد و به قول استاد تنها عشق می‌خواهد. او گاهی برای امرار معاش، برخی از آثارش را فروخته؛ اما می‌گوید: «اگر نیاز مالی نبود هیچ کدام از آثارم را نمی‌فروختم». می‌گوید: «از دید من قیمت آثاری که مهر اصالت ملی صنایع دستی و نشان مرغوبیت دارند حتماً بیشتر از ارزش ریالی، بهایی است که باید برایشان قائل بود».

بخشی از آثار استاد تزیینی و بخشی از آن‌ها کاربردی هستند. در کارگاه استاد کیانی زنگ‌های زورخانه‌ای بدون دخالت هیچ ابزار صنعتی و تنها با تکنیک‌های سنتی ساخته می‌شوند و در زورخانه‌ها به پاسداشت آیین پهلوانی و ورزش باستانی ایرانی، به رخصت مرشد به نشان احترام به صدا در می‌آید. قفل‌های استاد با نام‌های متبرک ائمه اطهار (ع) و با رمز ابجد یا اسامی مقدسی مانند محمد (ص)، یا علی (ع)، یا فاطمه (س)، یا حسن (ع) و یا حسین (ع) باز می‌شود.



به همت دوستانی در میراث استان البرز بخشی از آثار استاد در فهرست آثار ملی کشور (میراث ملموس) ثبت شده است. کاش فضایی نیز برای نمایش این آثار فراهم می‌شد تا با حضور استاد، شرح و توضیحاتی پیرامون مواد اولیه و تکنیک ساخت این آثار و معرفی این هنر به هنردوستان این مرز و بوم فراهم می‌شد. دلش می‌سوخت وقتی از هنرش می‌گفت. با اشتیاق و هیجان صحبت می‌کرد وقتی تکنیک ساخت آثارش را توضیح می‌داد.

استاد کیانی می‌گوید: «پس از من دیگر کسی نیست که این صنعت را ادامه دهد. من نه شاگردی دارم و نه فضایی برای آموزش. قول‌ها و قرارهایی بوده که محقق نشده‌اند. روزی که آثارم را برای ثبت ملی بردند اصلاً به فکر اینکه مرا استاد خطاب کنند و یا برای من گواهی‌نامه درجه یک هنری در رشته ساخت آثار فلزی صادر کنند، نبودم».

او از همه این عنوان‌ها به دور است و تنها دغدغه و نگرانی‌اش حفظ این آثار و آموزش آن است.